کیهان

ویژگی‌های خُلق عظیم پیامبر رحمت(ص)

علی جواهردهی

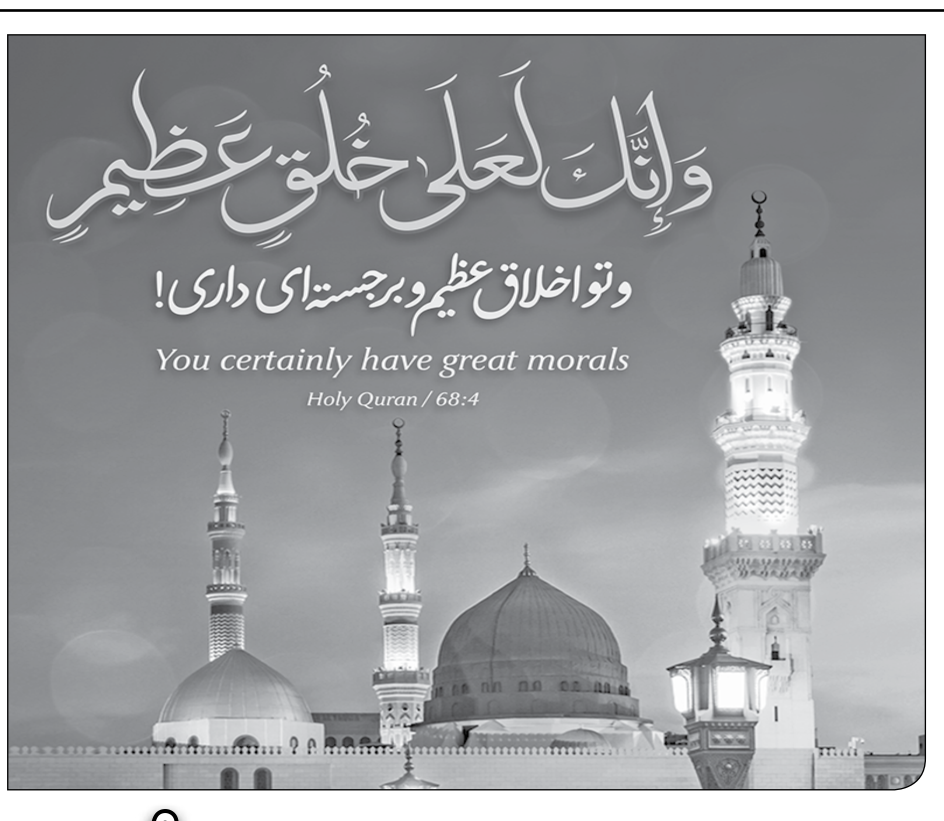
وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ
و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری!
You certainly have great morals
Holy Quran / 68:4

جامعه ایمانی مبتنی براصول اخلاقی است. سطحی که خدا و پیامبر(ص) برای جامعه ایمانی مورد نظر و تاکید قرار داده است، اوج کمالات اخلاقی است. از این رو پیامبر(ص) خود را مامور رساندن جامعه به چکاد مکارم اخلاقی دانسته است. پس اگر جامعه باید در این اوج قرار گیرد رهبران جامعه‌دینی لازم است به طریق اولی در آن اوج قرار داشته باشند تا مردم به حکم پیروی و الگوبرداری از رهبران جامعه، خود را به آن اوج برسانند. البته از آنجا که جامعه ایمانی و نظام اسلامی، ولایت محور است و هر کسی بر دیگری به حکم شهروندی امت اسلام، ولایت محبت و سرپرستی دارد، باید هر عضو جامعه به حکم ولایت، از سطح مقبولی از آن اوج بهره مند باشد. بنابراین، همه امت اسلامی به ویژه کارگزاران و دولتمردان آن باید از فضائل اخلاقی چنان بهره مند باشند که الگوی رفتار دیگران قرار گیرند.

نویسنده در نوشتار حاضر با بیان اهمیت اخلاق در زندگی بشری و با توصیف جامعه ایمانی به عنوان جامعه اخلاق محور، به برخی صفات و ویژگی‌های اخلاق والای پیامبر(صلی الله علیه و آله) اشاره کرده و آن را الگوی دولتمردان و کارگزاران و شهروندان جامعه دینی دانسته است.

***

جامعه ایمانی، جامعه اخلاق محور

اگر اخلاق را از جامعه ایمانی و اسلامی حذف کنیم، چیزی از آن نمی‌ماند و تفاوتی با جوامع دیگر بشری حتی با جوامع غیربشری نخواهد داشت؛ زیرا تفاوت انسان با دیگر آفریده‌های زمینی، در اخلاق عقلانی است؛ عقل انسانی، بنیاد چیزی است که از آن به دین و اخلاق یاد می‌شود؛ از این رو در روآیات محور تمایز بشر از غیر بشر در عقلی دانسته شده که هر جا حضور یافت دین و اخلاق نیز با او همراه است.(اصول کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل). بر همین اساس، یکی از نشانه‌های بی‌عقلی هر فرد را فقدان دین و اخلاق در او دانسته اند؛ چرا که شخص در این صورت از انسانیت نیز بیرون رفته و از جانوران نیز پست‌تر خواهد بود؛ زیرا جانوران فاقد عقلی هستند که بشر از آن بهره مند است و بشری که فاقد دین و اخلاق می‌باشد، عاقلی است که از عقل خود بهره‌ای نبرده و آن را تباه کرده است.(اعراف، آیه ۱۷۹)

اخلاق انسانی، بیانی دیگر از حقیقت صورت الهی انسان است؛ به این معنا که انسان با خلق و خوی عظیم (قلم، آیه ۴) می‌تواند صورت الهی را تجسم بخشد و مظهریت کند. آنچه خداوند از اسمای خود به انسان تعلیم داده (بقره، آیه ۳۱) همان صفات و فضائل اخلاقی است و انسان با فعلیت بخشی به این صفات و اسما است که متاله و متخلق به اخلاق می‌شود و شایسته خلافت خداوند می‌گردد.(بقره، آیه ۳۰)

اینکه فرشتگان مقرب مقام قدس الهی و دیگر موجودات هستی ماموریت می‌یابند تا تحت ولایت تسخیری بشر باشند و مطیع او شوند و سجده اطاعت و فرمانبری کنند، به سبب همین علم و دانش انسان نسبت به تمامی صفات کمالی و توانایی خدایی شدن اوست.

به سخن دیگر، همه هستی بنده اخلاق انسانی او شده و سجده اطاعت به اخلاق و فضائل متعالی بشر برده‌اند. پس اگر صفات و فضائل اخلاقی را از بشر برداریم نه تنها هیچ برتری با دیگر موجودات هستی نخواهد داشت بلکه پست‌تر از آنها نیز خواهد بود؛چرا که دارای چیزی است که از آن بهره‌ای نمی‌برد و آن داشته‌اش را تباه ساخته و خود را گرفتار خسران از سرمایه‌ای بی‌مانند کرده است.

پس انسانیت بشر را باید در عقل او دانست که در اخلاق و دینداری‌اش نمود و ظهور می‌یابد. اگر بخواهیم حقیقت بشر را تعریف کنیم انسان اخلاقی و دیندار را به عنوان حقیقت بشر معرفی می‌کنیم.

جامعه اسلامی به حکم اینکه جامعه‌ای با محوریت عقل است،جامعه‌ای دیندار و اخلاق محور است. بر همین اساس است که پیامبر(ص) برای بیان و تکمیل مکارم اخلاقی فرستاده شده است و آنچه که در وحی بیان شده، مکمل اصول و احکام عقلانی است که از آن در اصطلاح، به مستقلات عقلانی یاد می‌شود. وحی الهی آمده است تا به عقل در تبیین دین و اخلاق یاری دهد و راهنمای بشر به این اصول عقلانی یعنی دین و اخلاق باشد. از این رو گفته شده است: کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و بالعکس؛ حکم عقل و شریعت الهی یکی است. جامعه ایمانی و اسلامی که پیامبر(ص) مامور بود تا آن را تشکیل دهد و به عنوان نمونه به جهانیان معرفی کند(بقره، آیه ۱۴۳) جامعه اخلاقی است که در آن مکارم اخلاقی بر شخص و جامعه حاکمیت دارد.

> **جامعه ایمانی و اسلامی که پیامبر(ص) مامور بود تا آن را تشکیل دهد و به عنوان نمونه به جهانیان معرفی کند جامعه‌اخلاقی است که در آن مکارم اخلاقی بر شخص و جامعه حاکمیت دارد.**

پیامبر اسلام(ص)، الگوی عینی جامعه اخلاقی

اگر پیامبر(ص) همانند دیگر پیامبران مامور بود تا با مدد وحی به امداد عقل آید و ماهیت عقل را با فعلیت بخشی بدان تحقق بخشد و جامعه دیندار اخلاقی را ایجاد کند، باید خود از کسانی باشد که دارای عقل فعال است و در دینداری و اخلاق در اوج قرار دارد؛ چرا که پیامبر(ص) در مقام رهبری امت باید اسوه تمام و نیک برای مردمان باشد تا با پیروی از آن حضرت به آن اوجی برسند که خداوند برای بشر تعریف و بیان کرده است.(احزاب، آیه ۲۱؛ آل عمران، آیه ۳۱) با نگاهی به گزارش‌های قرآنی می‌توان دریافت که ایشان در این اوج قرار داشته است؛ از این رو در میان همه پیامبران الهی، آن حضرت به عنوان اسوه مطلق و کامل معرفی می‌شود که در همه چیز از قول و فعل و تقریر شایسته پیروی و اطاعت است و قول و فعل و تقریر او، بی‌چون و چرا و اما و اگر، وحی الهی و مورد خشنودی الهی است.(آل عمران، آیه ۱۳۲؛ نجم، آیات ۳ و ۴) این در حالی است که حتی خداوند درباره پیامبر اولواالعزمی چون حضرت ابراهیم(ع) پیروی و اطاعت از ایشان را با اما و اگری محدود کرده است؛(ممتحنه، آیات ۴ تا ۶)

به هر حال، پیامبر(ص) اسوه مطلق و بی‌چون و چرای الهی است؛ زیرا مهر و خشم او، مظهر مهر و خشم الهی است و همه حرکات و سکنات آن حضرت(ص) مطابق خواست و مشیت الهی انجام می‌گرفت و در چارچوب وحی و عقل بوده است. از این جهت به داشتن خلق عظیم (قلم، آیه ۴) ستوده شده و محبوب خداوند معرفی می‌شود به گونه‌ای که هر کسی بخواهد راه محبوب را بپیماید و به محبوبیت برسد باید ایشان را مسیر حرکت و صراط مستقیم خویش قرار دهد و صفات و خلق و خوی او را در خود ظهور بخشد و پیرو او باشد و به هدایت ایشان اقتدا کند؛ چرا که اطاعت ایشان عین اطاعت خداوند است.(آل عمران، آیات ۳۱ و ۱۳۲)

پیامبر(ص) در مدت بیست و سه سال از ماموریت خود توانست در دولت شهر مدینه النبی(ص) جامعه قرآنی و آرمانی را ایجاد کند که بر مدار اخلاق و عقل و دینداری حرکت می‌کرد و همه چیز در این چارچوب رقم می‌خورد و سیاستگذاری و برنامه‌ریزی می‌شد.(بقره، آیه ۱۴۳)

> **پیامبر در جایگاه رهبری امت دارای آستانه تحمل بالا و انشراح و سعه صدر بود و به سرعت از کوره در نمی‌رفت و از دشنام و طعن و سخنان نامربوط به خشم نمی‌آمد.**

صفات و سیره اخلاقی حضرت رسول(ص)

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که این خلق عظیم (قلم، آیه ۴) چه بود که ایشان را اسوه نیک و مطلق جهانیان (احزاب، آیه ۲۱) قرار داد و توانست جامعه آرمانی نمونه‌ای را در مدینه ایجاد کند؟(بقره، آیه ۱۴۳) براساس آیات قرآن حضرت رسول(ص) در تمامیت و نهایت مکارم اخلاقی قرار داشت و اسوه مطلق و نیک و کامل برای جهانیان بود. آنچه در حوزه عمل اجتماعی و الگوسازی مطرح است، فضائل اخلاقی است که در شکل سیره خودنمایی می‌کند. بنابراین، توجه به سیره عملی آن حضرت ضرورت دارد؛ زیرا این نوع رفتارهای عملی بود که مردم را به سوی ایشان جذب کرد وباعث شد حضرت را مقتدای زندگی خود قرار دهند و جامعه نمونه‌ای را در آن عصر پدید آورند و به جهانیان معرفی کنند.

برخی از صفات آن حضرت که مردم و مسئولان و رهبران جامعه باید الگوی خود قرار دهند عبارتند از:

۱. اطاعت از عقل و شرع: مهم‌ترین صفت و سیره اخلاقی حاکم و هر مسئول و کارگزار در جامعه قرآنی، اطاعت از عقل و شرع است. بنابراین، هر جایی هر کارگزار و مسئول نظام اسلامی، خلاف احکام عقل چون لزوم عدالت و پرهیز از ظلم عمل کرد یا بر خلاف احکام قطعی اسلام رفتار نمود، به عنوان یک انسان بی‌تقوا شناخته می‌شود؛ چرا که تقوا در معنای عام، عمل به معروف و ترک منکر است که عقل و شرع آن را معروف یا منکر شناخته است. در مقدمه این بحث نیز گفته شد که عقل و شرع با هم مطابقت دارند و اینکه انسان عقلانی اصولا انسان اخلاقی است؛ پس هر که اطاعت عقل و شرع را نکند در حقیقت نشان می‌دهد که انسانی اخلاقی نیست و نمی‌تواند او را اسوه یا مدیر و مسئول جامعه قرار داد.

۲. تقوا: تقوا از دیگر اصول اخلاقی است که در آیات و روایات برای مردم ورهبران جامعه قرآنی مطرح شده است. خداوند در آیات ۱ و ۳۷ سوره احزاب و ۲۶ سوره فتح و ۱۲۷ و ۱۲۸ سوره نحل، پیامبر(ص) را به داشتن تقوا توصیه می‌کند و او را شخصیتی معرفی می‌کند که خود دارای تقواست و دیگران را نیز بدان توصیه می‌کند.

۳. هدایت یافتگی و هدایتگری: رهبر جامعه باید خود هدایت یافته باشد و در صراط مستقیم عقل و دین حرکت کند(انعام، آیه ۱۶۱؛ شوری، آیه ۵۲) و اشتیاق کامل و تمام برای هدایتگری داشته باشد و بخواهد همگان را به سوی عقل و دین و اخلاق هدایت کند.(توبه، آیه ۱۲۸؛ شعراء، آیه ۳)

۴.بصیرت و نورانیت: از دیگر خصوصیات اخلاقی رهبر جامعه دارا بودن نورانیت الهی و بصیرت خدایی است به گونه‌ای که حقایق را به نور الهی دریابد و مردم را به سوی نورانیت و اخلاق هدایت کند و پیامبر جامع این صفات بود.(مائده، آیه ۱۵؛ احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶؛ انعام، آیه ۵۰؛ یوسف، آیه ۱۰۸)

۵. مهربانی و خوشخویی: خوش خلقی و مهربانی از دیگر صفات رهبران و مؤمنان است؛ زیرا عرصه جامعه، عرصه روابط اجتماعی است و باید کسی که مسئولیت را به عهده می‌گیرد انسانی معتدل باشد که عقل و قلب را به دور از هر گونه افراط و تفریط به کار گیرد.(آل عمران، آیه ۱۵۹؛ قلم، آیه ۴؛ توبه، آیه ۱۲۸)

۶. دلسوزی: رهبر واقعی کسی است که نسبت به همگان حتی مخالفان دلسوز است و می‌کوشد تا آنان را به حق و عدالت و عقل و اخلاق رهنمون سازد. از این رو همواره دلنگران آینده ناگوار و سخت مخالفان است و تلاش می‌کند تا آنان را به راه آورد. کسی که با دشمنان این‌گونه دلسوزی دارد نسبت به مؤمنان بسیار شدیدتر مهربانی و دلسوزی دارد و حتی از مادر به ایشان نگران‌تر و مهربان‌تر می‌باشد.(هود، آیه ۳؛ توبه، آیه ۱۲۸؛ حجر، آیه ۸۸)

۷. سعه صدر و آستانه تحمل بالا: پیامبر در جایگاه رهبری امت دارای آستانه تحمل بالا و انشراح و سعه صدر بود و به سرعت از کوره در نمی‌رفت و از دشنام و طعن و سخنان نامربوط به خشم نمی‌آمد.(توبه، آیه ۶۱؛ انعام، آیه ۱۴۷؛ شعراء، آیات ۲۱۴ و ۲۱۵؛ انشراح، آیات ۱ تا ۸)

۸. مدارا: از صفات و سیره اخلاقی نیک رهبری پیامبر، مدارا و ملایمت هنگام مواجه شدن با گفتارها و رفتارهای ناشایست مخالفان بود.(مؤمنون، آیه ۹۶؛ سباء، آیه ۵۰؛ فصلت، آیه ۳۴)

۹. شیوایی و رسایی در بیان: رسول خدا از صفت شیوایی و رسایی در کلام و بیان برخوردار بود و مواضع خود را با بیانی شیرین و شیوا و روشن و با تمام صراحت و شفافیت اعلام می‌کرد.(زخرف، آیه ۲۹) شیرینی، شیوایی و رسایی سخن همراه با سخن نیک و بهره‌گیری از بهترین و استوارترین گفتارها می‌تواند نقش بسزایی در پیشبرد اهداف ایفا کند.(همان و نیز فصلت، آیه ۳۳)

۱۰. عفو و گذشت: از دیگر صفات و سیره پیامبر(ص)، عفو و گذشت از خطاهای دیگران و ترک هر گونه تعرض نسبت به آنان و چشم پوشی از افشاگری و مخفی کردن برخی از خطاها و اشتباه‌ها و خطاکاران بود.(اعراف، آیه ۱۹۹؛ مائده، آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۵؛آل عمران، آیه ۱۵۹؛ حجر، آیات ۸۵ و ۸۶)

۱۱. عزتمداری: از دیگر صفات و سیره نبی اکرم، عزتمداری و حفظ کرامت خود و امت بود و اجازه نمی‌داد که خود یا جامعه ذلیل شوند و یا امت را خوار کنند.(منافقون، آیه ۸؛ تحریم، آیه ۸)

۱۲. عدالت: رعایت عدالت و اجرای آن شاید مهم‌ترین وظیفه اخلاقی پیامبر بود؛ زیرا ماموریت همه پیامبران ایجاد بسترهایی برای تحقق عدالت همه‌جانبه و امکان قیام توده‌ها برای تحقق جامعه عادلانه در جهان است.(حدید، آیه ۲۵) از این رو سیره حضرت در عدالت و رعایت آن متجلی بود.(شوری، آیه ۱۵؛ نور، آیه ۵۰؛ آل عمران، آیه ۱۶۱)

۱۳. شجاعت: شجاعت و اعلام شجاعانه مواضع اسلام از دیگر خصوصیات رهبری پیامبر است. این شجاعت باید در بیان و ابلاغ رسالت و ماموریت و احکام و اجرای آن نمودار باشد.(اعراف، آیه ۱۹۵؛ توبه، آیه ۴۰؛ احزاب، آیات ۳۷ تا ۳۹؛ توبه،آیه ۷۳؛ آل عمران، آیات ۱۵۲ و ۱۵۳)

۱۴. سازش ناپذیری: پیامبر با آنکه انسان اخلاقی و خوش‌خو و اهل عفو و گذشت از خطا و اشتباهات است ولی در برابر دشمنانی که به خود حق تعرض و تجاوز را می‌دهند و جامعه اسلامی را تهدید می‌کنند، با شجاعت تمام عمل می‌کند و سازش نمی‌پذیرد و مصداق» اشداء علی الکفار» است.(فتح، آیه ۲۹)

۱۵. امانتداری: پیامبر امانت بزرگ الهی یعنی ولایت را به عهده گرفته بود. او می‌بایست در همه عرصه‌ها امانتداری کند. مسائل مادی، کمترین چیزی است که امانتداری او در آن خود را نشان می‌دهد و هرگز در بیت‌المال کوچک‌ترین غل و خیانت نمی‌ورزید.(آل عمران، آیه ۱۶۱؛ تکویر، آیات ۲۲ و ۲۴)

۱۶. استقامت: پیامبر با ایمان به راه خویش در بیان و ابلاغ و اجرای آن استقامت می‌ورزید و با صبر تمام می‌کوشید تا اسلام را در جامعه تحقق بخشد. او در کار خویش ثبات قدم داشت و هرگز کوتاه نمی‌آمد و مردم را نیز به پایداری و استقامت و ثبات قدم تشویق می‌کرد.(هود، آیه ۱۱۲؛ زمر، آیه ۳۹؛ شوری، آیه ۱۵؛ اسراء، آیه ۷۴؛ انعام، آیه ۱۳۵)

۱۷. ادب: حضرت مکارم اخلاقی و تمام آداب اخلاقی را با تمام ظرافت‌ها و نکات ریز آن به جا می‌آورد و بهترین شکل اخلاقی عمل و اجرا و بیان را به کار می‌گرفت.(انعام، آیه ۵۴؛ نحل، آیه ۱۲۵؛ توبه، آیه ۱۰۳، طه، آیه ۱۱۴)

۱۸. احسان: از مهم‌ترین صفات اخلاقی رهبری پیامبر، احسان است. اخلاص رهبری برای خدا موجب می‌شود تا همواره نسبت به مردمان از در احسان در آید و به ایشان خدمت کند و هیچ کوتاهی در حقشان نداشته باشد.(احزاب،آیه ۳۷)

> **پیامبر با آنکه انسان اخلاقی و خوشـخو و اهل عفو و گذشت از خطا و اشتباهات است ولی در برابر دشمنانی که به خود حق تعرض و تجاوز را می‌دهند و جامعه اسلامی را تهدید می‌کنند، با شجاعت تمام عمل می‌کند و سازش نمی‌پذیرد.**

> **مهم‌ترین صفت و سیره اخلاقی حاکم و هر مسئول و کارگزار در جامعه قرآنی، اطاعت از عقل و شرع است. بنابراین، هر کارگزار و مسئول نظام اسلامی، خلاف احکام عقل چون لزوم عدالت و پرهیز از ظلم عمل کرد یا بر خلاف احکام قطعی اسلام رفتار نمود، به عنوان یک انسان بی‌تقوا شناخته می‌شود.**

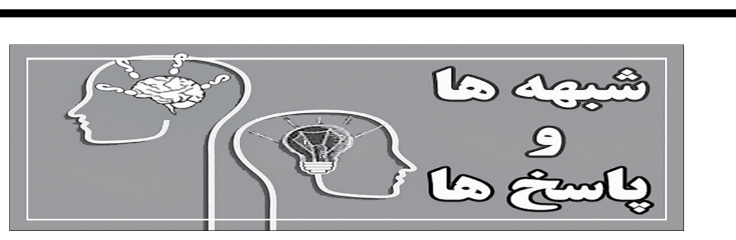

خودسازی
توفیق الهی یا تلاش انسان؟

شبهه: چه کار کنیم از توفیق الهی برخوردار شویم و چرا عده‌ای توفیق دارند ولی گروهی دیگر بی‌توفیقند؟ آیا خدا دراین باره تبعیض قائل می‌شود؟

پاسخ: رابطه و نسبت بین اختیار الهی و جبر و توفیق و اختیار و انتخاب انسان از بحث‌های دامنه‌دار در علوم و معارف اسلامی و اخلاقی است. برای تبیین این نسبت باید در مورد مفهوم تقوا و نسبت آن با توفیق الهی و تضاد یا هماهنگی آن با مبانی عقلی توضیحاتی بدهیم که در ادامه در قالب نکاتی تقدیم می‌شود:

۱. در تعریف تقوا برخی تصور می‌کنند که تقوا یعنی پرهیزکاری که تعریف کاملی نیست. تقوا معنای وسیعی دارد و شامل دوری از همه صفات و کارهای زشت و نزدیک شدن به همه صفات و کارهای خوب است. در این موضوع شهید مطهری بیان کاملی دارد: «معمولاً چنین فرض می‌شود که تقوا یعنی «پرهیزکاری» و به‌عبارت‌دیگر تقوا یعنی یک روش عملی منفی؛ هر چه اجتناب کاری و پرهیزکاری و کناره‌گیری بیشتر باشد تقوا کامل‌تر است. طبق این تفسیر اولاً تقوا مفهومی است که از مرحله عمل انتزاع می‌شود؛ ثانیاً روشی است منفی؛ ثالثاً هراندازه جنبه منفی شدیدتر باشد تقوا کامل‌تر است. به همین جهت متظاهران به تقوا برای اینکه کوچک‌ترین خدشه‌ای بر تقوای آنها وارد نیاید از سیاه‌وسفید،تر و خشک، گرم و سرد اجتناب می‌کنند و از هر نوع مداخله‌ای در هر نوع کاری پرهیز می‌نمایند. شک نیست که اصل پرهیز و اجتناب،یکی از اصول زندگی سالم بشر است.... مفهوم تقوا در نهج‌البلاغه مرادف با مفهوم پرهیز حتی به مفهوم منطقی آن نیست. تقوا در نهج‌البلاغه نیرویی است روحانی که براثر تمرین‌های زیاد پدید می‌آید و پرهیزهای معقول و منطقی ازیک‌طرف سبب و مقدمه پدید آمدن این حالت روحانی است و از طرف دیگر معلول و نتیجه آن است و از لوازم آن به شمار می‌رود. این حالت، روح را نیرومند و شاداب می‌کند و به آن مصونیت می‌دهد.... اما اگر نیروی روحانی تقوا در روح فردی پیدا شد، ضرورتی ندارد که محیط را رها کند؛ بدون رها کردن محیط، خود را پاک و منزه نگه می‌دارد. نهج‌البلاغه تقوا را به‌عنوان یک نیروی معنوی و روحی که براثر ممارست و تمرین پدید می‌آید و به‌نوبه خود آثار و لوازم و نتایجی دارد و از آن جمله پرهیز از گناه را سهل و آسان می‌نماید، طرح و عنوان کرده است.»(۱) بنابراین تقوا را نیروی سلبی ندانیم و مفهوم آن را محدود نکنیم.

۲. در مورد نسبت توفیق الهی با اختیار انسان در انجام کارهای نیک باید گفت: انسان اختیار دارد و بر اساس آن پاداش یا عذاب می‌شود و فلسفه بهشت و دوزخ نیز همین است، اما بی‌نیاز از توفیق الهی نیست. هرکسی باید کوشش کند که اسباب عادی یک کار را فراهم کند که به آن جد وجهد و تلاش گویند و خداوند نیز اسباب معنوی را فراهم می‌کند که به آن توفیق می‌گویند. امام جواد(ع) در روایتی می‌فرماید: مؤمن باید سه خصلت داشته باشد که نخستین آن توفیق از سوی خدا است. (۲) ما اختیارداریم، اما نه به این معنا که همه امور به ما سپرده‌شده است و نه به این معنا که خداوند در هیچ امری دخالت نداشته باشد. خداوند سازنده ساعت نیست که ساعتی به بزرگی این دنیا را آفریده باشد و رهایش کرده باشد. دعا کردن‌ها و درخواست توفیق الهی در انجام امور خیر، همگی به این معناست که ما اختیارداریم؛ اما تا خداوند قدرت و زمینه مناسب انجام عمل را فراهم نکند، ما قادر به انجام هیچ‌کدام نیستیم. توفیق به معنای این است که خداوند انسان را در انجام کارهای خوب یاری دهد و پیمودن مسیر خیر را آسانتر کند. توفیق الهی یعنی فراهم آوردن زمینه، اسباب و شرایط کار خیر، برداشتن موانع و ایجاد گرایش و میل قلبی به کارهای نیک. توفیق الهی، میل به انجام بدی‌ها را در انسان از بین می‌برد و آن را به نفرت و بیزاری تبدیل می‌کند. بی‌توفیق، کسی است که شرایط لازم برای انجام خوبی و پرهیز بدی‌ها برایش فراهم نمی‌شود و در وجود او میل به بدی‌ها و نفرت از خوبی‌ها زبانه می‌کشد.

۳. حال ممکن است سؤال پیش بیاید که چرا خدا برای برخی افراد این میل و بستر را ایجاد می‌کند و برای برخی شرایط را ایجاد نمی‌کند؟ پاسخ این است که توفیق زمانی از انسان گرفته می‌شود که انسان ابتدا، با اختیار خود گناه و آلودگی را برمی‌گزیند و آن را تکرار می‌کند و بر انجام آن اصرار می‌کند و عادت تغییرناپذیر او می‌شود و بتدریج تبدیل به هویت و شخصیت او می‌گردد. توفیق الهی هم قبلاً بن‌مایه‌هایی از رفتارهای خوب اختیاری می‌خواهد؛ بنابراین منشأ توفیق الهی و سلب توفیق، اراده و انتخاب انسان‌ها است. انسان گاه با اقدامات آزاد و آگاهانه، شرایط مناسب را برای برخورداری از توفیق الهی بیشتر فراهم می کند و نیز با آگاهی و انتخاب نادرست، خود را از مساعدت الهی محروم می‌کند؛ بنابراین نه توفیق الهی و نه سلب توفیق هرگز به معنای، جبر و سلب اراده و اختیار انسان نخواهد بود. مقدمه بودن اعمال اختیاری برای توفیقات بیشتر را درآیات قرآن کریم نیز می‌بینیم: «و اما آن‌کس که برای رضای خدا از مال خویش بخشید و تقواپیشه کرد و نیکوترین وعده خدا را در موردانفاق کنندگان راست شمرد، بزودی او را برای ورود به بهشت، آماده خواهیم ساخت و به آسایش وزندگی آسوده می‌رسانیم؛ و اما آن‌کس که بخل ورزید و با گردآوری ثروت، در پی توانگری بود و نیکوترین وعده خدا را دروغ شمرد، بزودی او را برای دشواری و عذاب، آماده خواهیم ساخت.»(۳) بنابراین توفیق الهی نوعی کمک و پشتیبانی خداوند در مسیر تحول اخلاقی است که باعث تسریع و تسهیل پیمودن این مسیر است و این توفیق را ما باید زمینه‌اش را فراهم کنیم. توفیق الهی بدون کوشش و تلاش معنا نخواهد داشت، همان‌طور که در حدیث امام رضا(ع) آمده است: «هر کس از خدا توفیق بخواهد اما کوشش نکند خود را مسخره کرده است.» (۴)

نتیجه:

تقوا دارای معنایی وسیع است و به معنای صحیحتر دوری از هر کار زشت و نزدیک شدن به هر کار خوبی را تقوا می‌گویند و با تلاش و کوشش و اختیار رابطه تنگاتنگی دارد. توفیق بدون تلاش معنایی ندارد و اساس توفیق الهی شامل کسانی می‌شود که در مرحله قبل انتخاب‌ها و تصمیم‌های اختیاری خوبی داشته باشند. در این موارد توفیق الهی به معنای پشتیبانی و رفع موانع برای تصمیم‌های بهتر و مستمر است؛ و سلب توفیق هم زاییده انتخاب‌ها و تصمیم‌های اشتباه و نادرست است که زمینه را برای ادامه انحراف آماده می‌کند. پس توفیق زاییده اختیار است و باعث تسریع و استمرار تصمیم‌های درست و خوب می‌شود و باهم در تضاد نیستند.

> **توفیق بدون تلاش معنایی ندارد و اساس توفیق الهی شامل کسانی می‌شود که در مرحله قبل انتخاب‌ها و تصمیم‌های اختیاری خوبی داشته باشند. در این موارد توفیق الهی به معنای پشتیبانی و رفع موانع برای تصمیم‌های بهتر و مستمر است؛ و سلب توفیق هم زاییده انتخاب‌ها و تصمیم‌های اشتباه و نادرست است که زمینه را برای ادامه انحراف آماده می‌کند. پس توفیق زاییده اختیار است و باعث تسریع و استمرار تصمیم‌های درست و خوب می‌شود و باهم در تضاد نیستند.**

> **توفیق زمانی از انسان گرفته می‌شود که انسان ابتدا، با اختیار خود گناه و آلودگی را برمی‌گزیند و آن را تکرار می‌کند و بر انجام آن اصرار می‌کند و عادت تغییرناپذیر او می‌شود و بتدریج تبدیل به هویت و شخصیت او می‌گردد. توفیق الهی هم قبلا بن‌مایه‌هایی از رفتارهای خوب اختیاری می‌خواهد؛ بنابراین منشأ توفیق الهی و سلب توفیق، اراده و انتخاب انسان‌ها است. انسان گاه با اقدامات آزاد و آگاهانه، شرایط مناسب را برای برخورداری از توفیق الهی بیشتر فراهم می‌کند و نیز با آگاهی و انتخاب نادرست، خود را از مساعدت الهی محروم می‌کند.**

منابع بیشتر برای مطالعه:

-انسان و سرنوشت، مرتضی مطهری.
-تصویر توفیق الهی در آینه‌قرآن کریم، سیده نجمه طباطبایی نیا.
-عوامل سلب توفیق، محمود صحرایی.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مرتضی مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات اسوه، ج۱۶، صص ۵۰۲- ۵۰۹.
۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۲، ص ۶۵.
۳. لیل، آیات ۵ تا ۱۰.
۴. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۶.

فضیلت حیا و آثار بی‌حیایی

مهدی رشادتی

امام موسی کاظم(ع) فرمود: استحیوا من‌الله فی سرائرکم کما تستحیون من الناس فی علانیتکم؛ در نهان و پنهانی‌های خود از خدا شرم کنید همچنان که در آشکار از مردم شرم دارید. (تحف‌العقول، ص ۴۱۵) انسان اگر از کارهای زشت تنفر داشته باشد و از انجام دادن آن نیز خودداری کند و این خصوصیت در او تداوم داشته و به اصطلاح ملکه او شده باشد، آن را حیا و شرم می‌نامند. حیا اگر از زشتی‌های شرعی و عقلی صورت گیرد از برترین صفات و ملکات انسانی است، اما اگر از روی حماقت و نادانی باشد قطعا مورد تایید نیست. مثلا کسی چیزی را نمی‌داند ولی به خاطر خجالت و کم‌رویی نمی‌پرسد و در همان حالت نادانی می‌ماند. (درس‌هایی از اخلاق، ص ۱۴۸)

در معنایی که آیت‌الله مشکینی از واژه حیا کردند دو عنصر وجود دارد: ۱) تنفر داشتن ۲) مرتکب نشدن. یعنی اگر کسی از گناه پرهیز کرد اما از آن متنفر نبود، هنوز حالت حیا برایش به طور کامل حاصل نشده است. علی(ع) فرمود: اوج حیا این است که آدمی از خودش شرم کند. (میزان‌الحکمه، ج ۱، ص ۳۰۹) حیا گاهی در ترک گناه و معصیت به کار می‌رود. زیرا در آنجا حریم الهی شکسته می‌شود و بنده سعی می‌کند به حریم الهی تجاوز نکرده و از خدای خویش حیا کند. گاهی هم در اموری به کار می‌رود که هرچند گناه نیست اما انسان به خاطر داشتن روح بزرگواری حریم‌هایی را حفظ می‌کند.

> **مرحوم شیخ اسماعیل دولابی نقل می‌کنند: آیت‌الله شاه‌آبادی حیای زیادی داشت. اگر در بین راه یک بچه جلوی ایشان را می‌گرفت و یک ساعت از وی سؤال می‌کرد، او می‌ایستاد و به پرسش‌هایش پاسخ می‌داد و حیا مانع می‌شد که صحبت را قطع کند و به راهش ادامه دهد.**

مرحوم شیخ اسماعیل دولابی نقل می‌کنند: آیت‌الله شاه‌آبادی حیای زیادی داشت. اگر در بین راه یک بچه جلوی ایشان را می‌گرفت و یک ساعت از وی سؤال می‌کرد، او می‌ایستاد و به پرسش‌هایش پاسخ می‌داد و حیا مانع می‌شد که صحبت را قطع کند و به راهش ادامه دهد. (مصباح‌الهدی ص ۳۷۴)

علت کم‌شدن حیا

در مقابل حیا، پررویی است که به فرمایش علی(ع) منشأ همه بدی‌ها پررویی است. (غررالحکم، ج ۱، ص ۳۱۳) به نظر می‌رسد که تکرار گناه و نیز تکرار کارهایی که عقل آنها را نمی‌پسندد، موجب کم شدن حیا می‌شود و چنانچه گناه و کار ناپسند، عادت انسان شود، در آن صورت بیم آن می‌رود که حیا به کلی از آدمی سلب شود. امام کاظم(ع) فرمود: از مثل‌ها و گفته‌های پیامبران جز یک سخن باقی نمانده است و آن اینکه- «هرگاه حیا و شرم نکردی، هر چه دلت خواست انجام بده»؛ اذا لم تستحی فاعمل ما شئت. (خصال صدوق، ج ۱، ص ۷۲) حضرت خطاب به هشام فرمود:ای هشام، سرچشمه حیا ایمان است و ایمان جایگاهش بهشت است و سرچشمه بی‌حیائی از جفا و بدی است و جفاکار جایگاهش دوزخ است.ای هشام، خدا رحمت کند شخصی را که از خدا آن طور که شایسته است شرم کند. (تحف‌العقول، صص ۴۱۱- ۴۱۵) امام باقر(ع) فرمود: حیا و ایمان در یک ریسمان کنار هم قرار گرفته‌اند. هرگاه یکی از آن دو برود، آن دیگری نیز به همراه آن خواهد رفت. رسول اکرم(ص) حیا را لباس اسلام معرفی می‌کنند: الاسلام عریان فلباسه الحیاء؛ یعنی همچنان که لباس، زشتی‌های ظاهری بدن را می‌پوشاند، حیا نیز زشتی‌ها و عیوب باطنی را می‌پوشاند. و در انتها فرمودند: قیامت وقتی برپا می‌شود که حیا و شرم از کودکان و زنان برود. (منتهی‌الامال، ج ۲، ص ۱۷۲) وقتی پیامبر(ص) با مردم سخن می‌گفت از شدت حیا عرق می‌کرد و چشم‌های خود را از نگاه به مردم پایین می‌انداخت. امام رضا(ع) فرمود: هنگامی که یکی از منافقان خبر آورد که بعضی از شیعیان تو شراب می‌خورند، پیامبر(ص) صورت مبارکش از خجالت و حیا عرق کرد. (همان، ص ۱۷۳) بعد از اینکه حضرت آدم(ع) به خاطر انجام ندادن دستور ارشادی خدا از بهشت مورد نظر بیرون شد، سر خود را به زیر انداخت و پی‌درپی می‌گفت: العفو العفو. خدا فرمود:ای آدم، آیا برای فرار از من سر به زیر انداخته و زمین را می‌نگری؟ آدم(ع) گفت: پروردگارا، سرافکندگی من از روی شرم و حیا نسبت به توست. (فرهنگ سخنان پیامبران، ص ۳۵۹) یکی از عوامل کم‌شدن حیا، زیاد حرف زدن است. علی(ع) فرمود: هر کس زیاد حرف بزند خطایش نیز زیاد شود. و کسی که خطایش زیاد شد حیای او کم می‌شود. حیا که کم شد ورع و پرهیزکاری‌اش کاسته خواهد شد و چنین شخصی قلبش می‌میرد و اهل جهنم می‌شود. (نصایح لقمان، ص ۱۲۶) امیرالمؤمنین(ع) فرمود: در سه مورد نباید حیا کرد: ۱) خدمت کردن به میهمان ۲) برخاستن از جای خود برای احترام پدر و معلم ۳) طلب کردن حق هرچند کم باشد. (غررالحکم، ج ۱، ص ۳۱۵)

چراغ راه

شاخص‌های سعادتمندی و شقاوت

قال الامام علی(ع): «السعید من وعظ بغیره، و الشقی من انخدع لهواه و غروره».

امام علی(ع) فرمود: سعادتمند کسی است که از دیگران پند بیاموزد، و بدبخت کسی است که هوای نفسش او را بفریبد و مغرور آن شود.(۱)

۱- نهج‌البلاغه- خطبه۸۶

حکایت خوبان

نفی جبر گرایی

محمد ابن عجلان از امام صادق(ع) پرسید: آیا خداوند بندگان را برای انجام کارها مجبور نموده است؟ امام(ع) پاسخ داد: خداوند عادل‌تر از آن است که بنده‌ای را بر کاری مجبور سازد، آنگاه او را عقوبت کند.(۱) «حسن ابن علی وشاء» از امام رضا(ع) پرسید: «آیا خداوند بندگان را بر انجام گناهان مجبور کرده است؟ امام(ع) پاسخ داد: خداوند عادل‌تر و حکیم‌تر از آن است که چنین کاری را انجام دهد.»(۲)

امام علی(ع) در رد نظر جبرگرایی می‌فرماید: «اگر چنین بود هر آینه ثواب و عقاب، امر و نهی و تنبیه باطل بود و وعده و عید بی‌اساس، و بدکار را نکوهش و نیکوکار را ستایشی نبود.»(۳)

۱- توحید، شیخ صدوق، ج۱، ص۳۶۱، ح۶
۲- همان، ص۳۶۲، ح۱۰
۳- همان، ص۳۸۰، ح۲۸

پرسش و پاسخ

چگونگی وسوسه‌گری و تسلط شیطان

پرسش:

چرا (ابلیس) به گونه‌ای خلق شده که بتواند در انسان وسوسه ایجاد کند و بر او مسلط شود؟

پاسخ:

قلمرو نفوذ شیطان

قلمرو نفوذ شیطان، عالم تشریع و دینداری انسان است. یعنی حیطه کارکرد شیطان فعالیت‌های تشریعی، عبادی و تکلیفی انسان است.

شیطان فقط در وجود انسان می‌تواند نفوذ کند نه در غیر انسان، آن هم محدود است به نفوذ در اندیشه او، نه تن و بدن فیزیکی او. نفوذ شیطان در اندیشه بشر نیز منحصر است به حد وسوسه کردن و خیال یعنی یک امر باطلی را در نظر او حق جلوه دادن و زیبا نشان دادن. قرآن کریم این معانی را با تعبیرهای «تزیین»، تسویل» و «وسوسه» بیان می‌کند.

ناتوانی شیطان در تسلط تکوینی و الزام به کار بد

ابلیس (شیطان) هم مانند بقیه موجودات عالم هستی اقتضای خلقت آن نزد خدای متعال وجود داشته است.

از این رو با همان ویژگی‌ها و خصلت‌های طبیعی و ذاتی خود پا به عرصه وجود نهاده است، و کارکرد و توانایی او در حد همان نفوذ در اندیشه انسان و منحرف کردن اندیشه او از مسیر حق و خداباوری می‌باشد نه بیشتر.

اما اینکه شیطان بتواند چیزی را در نظام جهان هستی بیافریند، و یا اینکه تسلط تکوینی بر انسان داشته باشد یعنی به شکل یک قدرت قاهره بتواند بر وجود انسان مسلط شود و بتواند او را بر کار بر اجبار و الزام نماید، از حوزه قدرت شیطان خارج است. تسلط شیطان هم بر انسان در واقع محدود است به اینکه خود انسان بخواهد و تمایل داشته باشد دست دوستی و ارادت به او بدهد.

قرآن کریم وصف حال چنین انسان‌هایی را این گونه بیان می‌فرماید: «همانا شیطان برمردمی که ایمان دارند و به پروردگار خویش اعتماد و اتکا می‌کنند، تسلطی ندارد. تسلط او منحصر است به اشخاصی که خودشان ولایت و سرپرستی او را پذیرفته باشند.»(نحل-۹۹)

قرآن کریم همچنین از زبان شیطان در روز قیامت نقل می‌کند که در جواب کسانی که به او اعتراض می‌کنند و او را مسئول گمراهی خویش می‌شمارند می‌فرماید: «من در دنیا قدرت اجبار و الزامی نداشتم. حدود قدرت من فقط دعوت بود. من شما را به سوی گناه خواندم و شما هم دعوت مرا پذیرفته و اجابت کردید، پس مرا ملامت نکنید، خویشتن خویش را ملامت کنید که به دعوت من پاسخ مثبت دادید. ارتباط من با شما صرفاً در حدود دعوت و اجابت بوده و بس.»(ابراهیم- ۲۲)

نفی استقلال شیطان در تأثیرگذاری

شیطان از نظر قرآن کریم به هیچ وجه قطبی در مقابل خداوند نیست، حتی قطبی در برابر فرشتگان که به اذن پروردگار، دست‌اندرکار خلقت‌اند و مجری مشیت الهی در آفرینش اشیاء می‌باشند نیز نیست. در جهان‌بینی اسلامی، هیچ موجودی نقشی در آفرینش به صورت استقلالی ندارد.

قرآن کریم برای هیچ موجودی استقلال قائل نیست. هر موجودی هر نقشی را دارد، به صورت واسطه و مجرا واقع شدن برای مشیت و اراده بالغه الهیه است. قرآن کریم برای فرشتگان، نقش واسطه بودن برای اجرای مشیت الهی در خلقت قائل است، ولی برای شیطان حتی چنین نقشی نیز قائل نیست، تا چه رسد به آنکه او را در خالقیت مستقل بداند، آن چنان که در اوستا، اهریمن خالق مستقلی است در برابر اهورا مزدا!

فلسفه تسلط شیطان بر اندیشه

فلسفه و حکمت این اندازه تسلط محدود شیطان در اندیشه انسان، اختیار و انتخابگری او است.

مرتبه وجودی انسان ایجاب می‌کند که آزاد و مختار باشد. موجود مختار و انتخابگر همواره باید بر سر دو راه و میان دو دعوت قرار گیرد، تا کمال و فعلیت خویش را که منحصراً از راه اختیار و انتخاب به دست می‌آید، تحصیل کند.

هیچ کس نمی‌تواند انسان را مجبور به انجام یا ترک فعلی بکند. انسان با کمال آزادی و حریت از میان راههای گوناگون فرا روی خودش یک راهی را برای سلوک و طی طریق انتخاب می‌کند، لذا در این انتخاب‌ها و گزینش‌ها است که قلمرو نفوذ و وسوسه شیطان تعریف می‌شود. و در قالب تزیین و تسویل افکار و اعمال انسان را زینت می‌دهد. قرآن کریم می‌فرماید: «اذ زین لهم الشیطان اعمالهم» هنگامی که شیطان اعمال کافران را زینت داد (انفال- ۴۸) یا در آیه دیگر می‌فرماید: «افمن زین له سوء عمله فراه حسناً» آیا کسی که عمل بدش برای او (توسط شیطان) تزیین شده، و آن را خوب و زیبا می‌بیند همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می‌یابد؟) (فاطر- ۸)

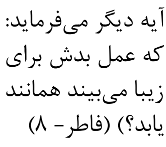

سلوک عارفانه

جهل در برابر عقل

عقل در روایات اسلامی آن نیرو و قوه تجزیه و تحلیل است. در غالب مواردی که می‌بینید اسلام جاهل را کوبیده، جاهل در مقابل عالم و به معنی بی‌سواد نیست، بلکه جاهل ضد عاقل است. عاقل کسی است که از خودش فهم و قدرت تجزیه و تحلیل دارد، و جاهل کسی است که این قدرت را ندارد. ما خیلی افراد عالم را می‌بینیم که عالمند ولی جاهلند. عالمند به معنی اینکه فراگرفته از بیرون زیاد دارند، خیلی چیزها یاد گرفته‌اند، اما ذهن‌شان یک انبار بیش نیست، خودشان اجتهاد ندارند، استنباط ندارند، تجزیه و تحلیل در مسائل ندارند. این‌جور اشخاص از نظر اسلام جاهلند، یعنی عقل‌شان راکد است. ممکن است علمش زیاد باشد ولی عقلش راکد است.(۱)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری(ره)، (تعلیم و تربیت در اسلام)، ج۲۲، ص۸۵۹